

مالکوم لطیف شباز
۲۰۱۳ - ۱۹۸۴

من یک مالکوم دیگر هستم!

ترور شد.
۳. جسد مثله شده ارل لیتل، کشیش مبارز و مدافع حقوق سیاه‌پوستان در میان گاری‌های حمل زباله پیدا شد. می‌پرسید این سه جمله چه ارتباطی با هم یا به حرف‌های من داشت؟

خب شاید اگر بدانیم مالکوم شباز تازه شیعه، نوه دختری مالکوم ایکس بوده و مالکوم ایکس مسلمان، فرزند ارل لیتل کشیش، شاید قضیه تا حدودی روشن شود و شاید اگر بگوییم که هر سه در یک راه کشته شده‌اند و هر کدام پازل قبلی را تکمیل تر کرده‌اند، مسأله باز هم روشن تر گردد.

قرار نیست معما طرح کنم و قول داده بودم که یکسره بروم سر اصل مطلب! پس این طور ادامه می‌دهم:

«ارل لیتل» کشیش، از فعالان اجتماعی بود که برای احقاق حقوق سیاهان تلاش می‌کرد. مالکوم فرزند چهارم خانواده ده‌نفره‌اش، هفت‌ساله بود که جسد مثله شده پدرش در میان گاری‌های حمل زباله پیدا شد. عامل یا عوامل قتل ارل هیچ‌وقت شناسایی نشدند. بچه‌ها بعد از مدتی مادرشان را هم از دست دادند و بین نوانخانه‌ها و خانه‌های حمایتی مختلف پخش شدند.

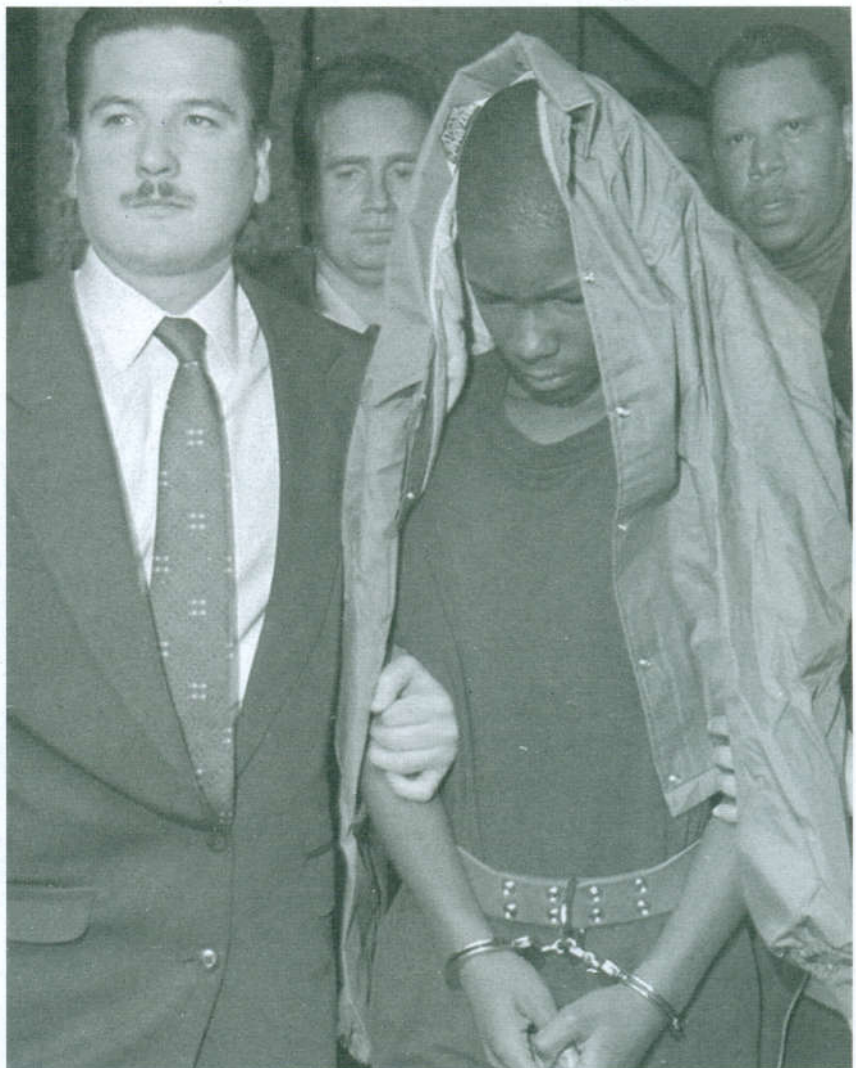
مالکوم دانش آموز خوبی بود و دلش می‌خواست وکیل شود؛ اما معلمش در شرایطی که سیاه‌پوستان آمریکا حقوق انسانی چندانی نداشتند، کاخ آرزوی او را فرو ریخت: «تو به این آرزویت نمی‌رسی کاکاسیاه!»

همین کافی بود تا مالکوم درسش را رها کند و به بوستون و نیویورک برود و رئیس گروهی بشود که کلکسیون خلاف‌هایشان تکمیل بود. خلاصه کلام این که مالکوم در ۱۹۴۵ دستگیر شد و در زندان درسش را ادامه داد و با فرقه «ملت اسلام» آشنا شد و در فاصله ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۳ اعضای این گروه را از پانصد نفر به سی‌هزار نفر رساند. او پسوند «ایکس» را به‌خاطر گذشته‌اش انتخاب کرد و بعد از ازدواج با «بتی شباز» و بازگشت از سفر حج، نامش را به «حاج ملک شباز» تغییر داد.

مالکوم حالا تبدیل به یک رهبر تأثیرگذار در میان سیاهان مسلمان شده بود؛ اما در همان سال به انحراف اخلاقی رهبر این فرقه پی برد. مدتی بعد به سفر حج رفت و در آن‌جا دید که مسلمانان فقط سیاهان آمریکایی نیستند. او در مکه با نماز آشنا شد و تازه فهمید که فرقه‌ای از مسلمانان آمریکا را رهبری می‌کرده. او بعد از بازگشت، از این فرقه جدا شد و گروه «مسجد اسلامی» را بنیان گذاشت. مالکوم به‌جز جامعه سیاه‌پوستان، تبلیغ اسلام در بین سفیدپوستان را شروع کرد و از زاویه‌ای جدید به مسأله اجماع و پیوستگی نژادها نگاه کرد. موضع‌گیری‌های او بر ضد سران نژادپرست آمریکا و تبلیغ اسلام باعث شد مالکوم را در سن ۳۹ سالگی در ۲۱ فوریه ۱۹۶۵ هنگامی که در یکی از سالن‌های اجتماعات منهتن نیویورک سخنرانی می‌کرد بکشند...

تولیدیک مالکوم دیگر

«کوئیللا شباز» چهارساله بود که پدرش ترور شد و وقتی پسر خودش به‌دنیا آمد، نام پدرش را برای او گذاشت. خب این اولین شباهت مالکوم پسر و پدرزگش بود و شاید برای همین بود که مالکوم کوچولو از همان بچگی تحت‌نظر دولت آمریکا قرار گرفت تا در آینده به یک مالکوم بزرگ و محبوب



که حداقل من یکی به آن اعتقاد دارم. درست یا غلط، می‌توانم برای حرفم سند هم بیاورم؛ لطفاً به این سه جمله توجه کنید:

۱. مالکوم لطیف شباز، مسلمان حق‌طلب آمریکایی، در سال ۲۰۱۳ میلادی در مکزیک کشته شد.
۲. مالکوم ایکس رهبر سیاه‌پوستان مسلمان آمریکا در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی، در سال ۱۹۶۵ میلادی

دوست دارم به مقدمه بروم سر اصل مطلب!

نمی‌دانم تابه‌حال به این نتیجه رسیده‌اید که انگار بعضی چیزها ارثی است و توی خون بعضی آدم‌هاست؟ البته ممکن است این یک تحلیل درست، عمیق و منطقی نباشد؛ اما شاید بتوان گفت که بخشی از حقیقتی است

می‌شد بعضی از او فاصله بگیرند. خود او اعتقاد داشت که افبی‌آی به قصد خنثی کردن توانایی‌های شبکه‌سازی او این کارها را می‌کند.

من حقیقت را پیدا کرده‌ام

چهار سال پیش بود که مالکوم تصمیم گرفت شیعه شود. او به سوریه سفر کرد و در حالی که در آن‌جا هیچ کس و هیچ چیزی نداشت، از کسی نشانه حوزه علمیه شیعیان را پرسید: از قضا آن شخص، خودش رئیس حوزه علمیه شیعیان بود!

بعد از مدتی به آمریکا برگشت و دو سال پیش به حج رفت. وهابی‌های عربستان و قطر که می‌خواستند از محبوبیت او و پدرش گش سوام استفاده کنند به او در ازای دادن پول و امتیازهای فراوان، پیشنهاد پیوستن به این فرقه را دادند. پیشنهادها آن قدر اغوا کننده بود که به‌قول خود مالکوم، انگار در یک دستش ماه و در دست دیگریش خورشید را قرار داده بودند؛ اما مالکوم با وجود فقر و فشار مالی، پیشنهاد وهابی‌ان را نپذیرفت و به آنان گفت: من محبت «اهل بیت (ع)» را با دنیا عوض نمی‌کنم.

دیگر تبدیل نشود.

باید بگوییم جامعه آمریکا که شعار حمایت از حقوق بشرش دارد مردم دنیا را خفه می‌کند، جامعه عجیبی است. هنوز هم سیاه‌پوستان در این جامعه شهروند درجه دو به حساب می‌آیند. قوانین این کشور طوری تنظیم شده‌اند که نژادپرستی و تبعیض در آن‌ها موج می‌زند. میانگین ثروت یک خانواده سفیدپوست ۲۰ برابر درآمد یک خانواده سیاه‌پوست است و درصد بالایی از سیاه‌پوستان آمریکایی، از بیمه درمانی محرومند. افسران پلیس با خیال راحت به مظنونان سیاه‌پوست خود شلیک می‌کنند و به‌طور متوسط در هر ۳۶ ساعت یک سیاه‌پوست را می‌کشند و معمولاً سیاه‌پوستان تا سن سی‌وپنج‌سالگی یک‌بار طعم زندان را می‌چشند...

زندگی برای سیاه‌پوستان آمریکایی خیلی سخت‌تر و فاجعه‌بارتر از آن است که بتوانی فکرش را بکنی؛ حالا اگر نوه مالکوم ایکس مسلمان و تأثیرگذار باشی، جنم او را داشته باشی، برای خودش صاحب‌نظر باشی، چند سالی باشد که شیعه شده باشی، روزی‌به‌روز بر محبوبیت اضافه شود، ایران برای یک قطب باشد، از مبارزان صاحب‌نام علیه تبعیض نژادی و برده‌داری نوین در آمریکا باشی و فعالیت‌هایت کم‌کم فراگیر شود، برای انتقال فرهنگ شیعه در قالب شعر به نسل‌های جدید آمریکا تلاش کنی و بخواهی برای تحصیل در حوزه علمیه به ایران بیایی تا بعدها یک مبلغ خوب و کارکننده برای دینت باشی و ده‌ها «ویرگول» و «و» دیگر، زندگی برایت خیلی بیشتر از آن‌چه در ذهنت می‌گنجد سخت می‌شود؛ آن قدر که برای حفظ جان‌ت مدام جا عوض کنی، مأموران «افبی‌آی» دنبال‌ت باشند و مدام به بهانه‌های مختلف دستگیر بشوی و...

زندانی به بهانه‌های خنده‌دار

در تکمیل «و» آخر باید بگوییم که مالکوم از همان نوجوانی، ترور شخصیتی شد. سیزده‌ساله بود که او را به جرم آتش زدن خانه‌شان دستگیر کردند و به زندان انداختند. او به شدت زیر نظر پلیس و تحت فشار آن‌ها بود و بارها به بهانه‌های واهی بازداشت و زندانی شد. مثلاً یک روز وقتی در خیابان راه می‌رفت، صدای فریاد دختری را شنید. نزدیک که شد، دید پسری قصد آزار و اذیت او را دارد. مالکوم دختر را نجات داد، اما سه سال به زندان افتاد! این درحالی بود که خانواده دختر هم جرات حضور در دادگاه و شهادت دادن را پیدا نکردند. حتی یک‌بار به بهانه عبور نابجا از عرض خیابان! زندانی‌اش کردند. پلیس بارها بی‌جهت جلوی او را در خیابان گرفت و سؤالاتی پرسید؛ در خیابان و در مقابل چشم مردم مثل یک مجرم خطرناک با او برخورد کرد و خواستار بازرسی بدنی‌اش شد. حتی یک‌بار به‌خاطر استفاده از غذای رستورانی متعلق به شهردار میدلتون در نیویورک، به تعصب ورزیدن به شهردار و حمایت از او متهم، زندانی شد! با این حساب چهار روز دیگر به بهانه نفس کشیدن و استفاده از هوای آزاد دستگیرش می‌کردند!

مأموران افبی‌آی در کالیفرنیا، شیکاگو، میامی و نیویورک، با مراجعه به دوستان نزدیک و حامیانی که مالکوم به منزل‌شان رفت‌وآمد داشت، خواستار تماس او با افبی‌آی می‌شدند و از ساکنان منطقه می‌خواستند مواظب رفت‌وآمدهای او باشند. همین تحت پیگرد افبی‌آی بودن در عین بی‌گناهی، باعث